



عمر خیام نیشابوری، حکیم و شاعر

علیرضا ذکاوتی قراکزلو

تازی یا پارسی، استادانه و در کمال ایجاز و بدون حشو و زوائد است، چون از تکرار مکررات بیزار بوده است.

درباره خیام نخستین سؤالی که پیش می‌آید و در واقع مهم‌ترین سؤال این است که آیا خیام منجم و ریاضی‌دان و جانشین بوعلی در حکمت مشائی همان سراینده رباعیات معروف است یا به قول محیط طباطبائی دو تاست: این علی خیام است و آن عمر خیامی (خیامی یا خیام؟) بخصوص که بعضی صاحب‌نظران - مثلاً استاد مطهری - گفته‌اند در این رباعیات مشهور مسائلی مورد تشکیک قرار گرفته که در رسالات فلسفی خیام بدان مسائل جواب‌های روشن داده شده است. ما در کتاب عمر خیام نیشابوری حکیم و شاعر که به سال ۷۷ و ۷۹ توسط انتشارات طرح نو به چاپ رسیده به این سؤال اجمالاً چنین پاسخ می‌دهیم که انتساب رباعیات عمر خیامی به علی خیام - یا چنانکه مدعی می‌گوید برعکس آن - نیازمند دلایل نقلی و مستندات استواری است که بالفعل وجود ندارد؛ یعنی در منابع قدیم حتی یک رباعی به علی خیام نسبت داده نشده است و دو بیت شعر عربی که در معجم الالقاب ابن فوطی از علی خیام نقل شده بسیار عادی و کم‌ارزش است و از هرگونه دلالتی در موضوع مانحن فیه عاری است.

اما این که معماهای مطرح شده در رباعیات همان‌ها باشد که در رسالات فلسفی خیام بدان‌ها جواب داده شده، جوابش به گمان بنده همان است که خود استاد مطهری فرموده است: «خیام می‌خواهد سر به سر قشریون و متکلمان بگذارد». (خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۵۵۷) و ما این مطلب را شکافته‌تر بیان خواهیم کرد.

توضیح اینکه به روزگار جوانی خیام متکلمان اشعری بر حوزه‌ها تسلط داشتند و خود خیام شاگرد ابوالمعالی جوینی

حکیم عمر خیام نیشابوری یکی از برجسته‌ترین چهره‌های فرهنگی ایران اسلامی است که هم به لحاظ تحقیقات و کشفیات ممتاز در ریاضیات و نجوم و هم به سبب سرودن رباعیات حکیمانه و دل‌انگیز شهرتی جهانگیر یافته است. مضمون رباعیات اصیل خیام اگر با نظری عمیق مطالعه شود، با رسالات کم‌حجم و پرمایه فلسفی وی هیچ تعارض و منافاتی ندارد، بلکه مکمل یکدیگر است؛ زیرا این دانشمند ریاضی و طبیعی که حتی در قرائات قرآنی و ادبیات عرب قولش حجت بوده است، هر چه گفته، سنجیده گفته است. خیام با نگاهی جستجوگر و موشکاف و اندیشه‌ای نقاد، مطالب فلسفی و علمی را نگریسته، و ممکن است در بعضی مسائل برخلاف مشهورات و نه مسلمات اظهار نظری نموده باشد که از حکیمی چون او عجب نیست که اصل اقلیدس را مورد بحث قرار دهد یا نظریات فلاطین را فرینده و تردیدبرانگیز بینگارد. خیام که در برابر عظمت جهان آفرینش و دنیای پس از مرگ بجز حیرت و سرگشتگی به دستاوردی ناائل نشده، شگفت نیست اگر بسیار کم سخن و گزیده‌گوی باشد و جز به ضرورت چیزی را به قلم نیاورده و بر زبان نرانده باشد و آنچه نوشته از شعر و نثر و به

نیلهیستی [و] پوچ‌گرایی مشاهده می‌شود». (سه شاعر، ص ۱۷) یعنی استاد جعفری بوعلی سینا را اهل یقین قطعی پنداشته و خیام سراینده رباعیات را برخلاف آن انگاشته است. پاسخ ما این است که بوعلی نیز هم در رباعیات منسوب بدو و هم در کتاب‌های فلسفی مشهورش دچار حیرت است:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت
یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

ممکن است بگویید صدور این رباعی از بوعلی سینا مسلم نیست، اما همو در رساله التعلیقات گفته است: آگاهی یافتن از حقایق اشیاء در توان انسان نیست. ما از اشیاء جز خواص و لازمه‌ها و اعراض آنها را نمی‌شناسیم. ما حقیقت خدا و عقل و نفس و فلک و آتش و هوا و آب و خاک را نمی‌شناسیم ما حقیقت جوهر را هم نمی‌شناسیم (التعلیقات، ص ۵-۳۴). بوعلی سینا در رساله الحدود (ص ۱۰۳ و ۶) از امکان تعریف اشیاء عذر خواسته می‌گوید: این کار برای بشر نزدیک به محال است. در شرح شفا، دشتکی از قول بوعلی آورده است که تعریف موجود از راه فاعل و منفعل، تعریف به اخفی است (گنجینه بهارستان، ص ۲۴۱). پی بردن به موجبات یک چیز یا تأثیرات آن ساده‌تر از شناخت خود آن چیز نمی‌باشد. حتی حواس، ما را به یقین نمی‌رسانند و ما به رؤیت ذرات ریز موفق نمی‌شویم. در شرح الالهیات فی الشفا ملا مهدی نراقی در توضیح کلام بوعلی آورده است که از علل تحیر، یکی این است که هرکدام از فضلا حرف دیگری زده‌اند، و هیچ‌یک از آراء بر دیگری رجحان ندارد، و حتی مشاهیر چیزهایی گفته‌اند که بالبداهه پذیرفتنی نیست (شرح الالهیات من الشفاء، ج ۳، ص ۶۶۲-۶۵۹). به قول خیام:

آنان که به حکمت در معنی سفتند

اول ز نخ‌ی زدند و آخر خفتند

و نیز بوعلی سینا در قصیده مزدوجه که همراه منطق المشرقیین (ص ۳۱) به چاپ رسیده، حجیت آداب و رسوم و مشهورات را مورد شک قرار می‌دهد و چنین می‌سراید:

ولو توهّمنا بانا الآنا

جئنا الی الدنيا وما آتانا

ری ولا رسم، ولا آداب

امکننا فی کلّها الارتیاب

بدین گونه، هم در علوم حقیقی یعنی مسائل وجود و هم در علوم اعتباری یعنی آنچه به آیین‌ها و سنت‌های چیره بر زندگی بشر مربوط می‌شود، بوعلی به یقین قطعی باور نداشته است.

بوده است. اشعریان جبری بودند و به ترجیح بلا مرجح در فعل صانع قائل بودند. خیام در رباعیاتش با تأکید بر جبریگری می‌خواهد متناقض بودن نظریه آنان را به رخ بکشد؛ حال آنکه در رساله جواب به سه سؤال افراط در جبر را «هدیان» می‌داند و البته جبر معتدل را که همان جبر علمی است می‌پذیرد؛ به زبان امروز دترمینیسم در برابر فاتالیسم.

همچنین خیام در رباعیات ظاهراً بر بی‌هدف بودن صنع تأکید می‌ورزد، و منظورش مقابله با متکلمان اشعری است. در واقع از نظریه حکما که نفی غرض از باری تعالی می‌نمودند، دفاع می‌نماید و این همان نکته‌ای است که در ترجمه خطبه غراء ابن سینا آورده است: «ایزد عزّ و علا را در هیچ چیز غرض نبود، که غرض، از عجز و نقصان صاحب باشد» (کلیات آثار، ۴۱۵). ملاحظه می‌کنیم که در این مسئله نیز تعارضی میان رسائل خیام و رباعیات وجود ندارد. موضع خیام جدلی است؛ یعنی از مسلمات خصم، علیه خود او استفاده می‌کند.

در مسئله فیض و صدور یا عنوان «سلسله الترتیب» که از فلسفه افلوطین وارد نظام مشائی شده است، خیام نظریه رسمی مشائیان را بیان می‌کند و می‌گوید این نظریه مورد قبول من و استادم بوعلی سینا واقع شده، اما نمی‌دانم این از ضعف نفس ما بوده است یا فی الواقع قوتی در این نظریه وجود دارد! ملاحظه می‌فرمایید که چگونه رندانه‌شان از زیر بار خالی کرده و به زبان بی‌زبانی می‌خواهد برساند که این نظریه می‌تواند مورد تردید باشد. البته خیام به عنوان بزرگ‌ترین مدرس فلسفه مشائی در عصر خودش و اینکه «تالی تلو بوعلی سینا» به حساب می‌آمد ناچار نظریه رسمی مشائی را بیان کرد، اما همو در رباعیات به فلسفه ذرات که نظریه ذیمقراطیس و اپیکور است اشاره‌ها دارد؛ حال آنکه بوعلی سینا در شفا فصلی در رد نظریات اصحاب ذره آورده است (طبیعیات الشفا، مقدمه مذکور، صفحه ۵)

در اینجا ممکن است این سؤال یا اشکال پیش بیاید که خیام به عنوان مدرس فلسفه مشائی شکاک نیست و به امکان علم و معرفت معتقد است، اما در رباعیات شکاک به نظر می‌آید، و این چگونه قابل جمع خواهد بود؟ پاسخ این است که حتی بزرگ‌ترین نماینده فلسفه مشائی در جهان اسلام، یعنی بوعلی سینا شخصاً در مسائل اصلی وجود اظهار تحیر نموده است. مرحوم محمدتقی جعفری می‌نویسد: «خیام در کتاب‌های علمی و فلسفی‌اش مانند یک دانشمند و فیلسوف با تفکرات عالی و فلسفی و علمی حرکت می‌کند و الهیات و نظم هستی و هدف آن برای خیام همان گونه مطرح است که برای ابوعلی سینا. با این حال در رباعیاتی که به وی نسبت داده شده، مطالب

خیام در رساله کون و تکلیف آورده است که «لمیت [=چرای] را به ذات واجب راه نیست و هیچ یک از اوصاف باری نیز چرای ندارد» [دانشنامه خیامی، ص ۳۸۸].

به نظر بنده در رباعیات اصیل خیام، آنجا که از بی‌هدفی در جهان ظاهراً سخن گفته می‌شود، در واقع تقریر همین مطلب است که اندیشه بشری به کنه امور نمی‌رسد، و لذا نه منافاتی میان رسائل خیام و رباعیات اصیلش هست و نه بوعلی سینا و خیام از دو خانواده فکری می‌باشند. اگر خیام آگنوسیست است محققان، بوعلی را هم به چنین وصفی ستوده‌اند (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۲۷ مقاله شرف‌الدین خراسانی).

حتی در مسئله معاد نیز نظریه بوعلی و خیام در واقع یکی است، یا نزدیک است؛ چرا که بوعلی اثبات معاد جسمانی را منوط و مربوط به قول مخبر صادق کرده است و ظاهر رباعیات مسلم خیام در این موضوع نیز جز این را نمی‌رساند و دلالت بر نفی قطعی معاد نمی‌نماید.

به گمان این جانب خیام و بوعلی سینا فقط در مسئله ذرات اختلاف نظر دارند و در این مسئله خیام به محمدبن زکریا رازی نزدیک می‌شود که متکلمان (و نیز مشائیان) با وی در چند مسئله مهم درگیری داشته‌اند. تفصیل این مسائل را در کتاب فی التوحید للنیسابوری (چاپ عبدالهادی ابوریده، ص ۲۵۴ و ۶-۲۸۵) می‌توان ملاحظه نمود. اهمیت این کتاب از لحاظ بحث ما در این است که مؤلفش نیشابوری و همزمان با دوران کودکی خیام نوشته شده و نشان می‌دهد چه اندیشه‌هایی در آن حوزه مطرح بوده است.

در این کتاب، راجع به ازلی و ابدی بودن مسأله از قول کسانی چنین نقل می‌کند: «با آنکه هیچ وقت جسم، از اعراض فانی شدنی غیر متأخر از جسم خالی نمی‌باشد، اما اینکه خود جسم، باقی ماندنی [و ابدی] باشد، ممتنع نیست، همچنانکه جسم می‌تواند در حالی که زماناً مقدم بر حوادث نیست، قدیم [و ازلی] بوده باشد (ص ۲۵۴). و نیز از قول محمدبن زکریا رازی آورده است: عادل و حکیم بودن صانع جز با داشتن یک غرض نفع‌رساننده به مخلوقات، روا نیست و نفع یعنی سرور و لذت، و لذت جز پس از رنج صورت نیندد. پس می‌باید صانع مردم را دچار درد و رنج کند و با خارج کردن از درد و رنج، لذت ببخشد، بدین گونه اثبات صانع حکیم در نظر رازی به نفی و نقض آن می‌کشد (۲۸۵ به بعد).

اینک نکاتی از رسالات علمی و فلسفی خیام: در مقدمه شرح ما انشکل من مصادرات اقلیدس می‌نویسد: «جزئیات علوم، غیر منضبط و اسباب آن بی‌نهایت است و با این عقل‌های

انسانی قابل احاطه نیست» (دانشنامه خیامی، ص ۱۰۷) و این همان حیرت علمی خیام است که از عمده‌ترین مضامین رباعیات می‌باشد؛ چون او به دنبال یقین ریاضی بوده، می‌گوید: هندسه ذهن انسان را عادت می‌دهد که از هر چه برهانی نیست مشتمل باشد (دانشنامه خیامی، ص ۱۱۳) و این یادآور نقیض گفتار بعضی متکلمان است که می‌گفتند: آموختن حساب و هندسه خوب نیست، چون در ذهن انسان این شبهه را به وجود می‌آورد که معتقدات دینی هم باید به همان استواری بوده باشد. خیام در مقدمه رساله جبر و مقابله، از دنیاپرست شدن عالم‌نمایان اظهار ناراحتی می‌کند (همان، ص ۲۴۳) و این از مضامین عادی رباعیات اوست که جمعی نادان خود را دانا می‌دانند یا دانا می‌نمایانند. دیگر از مضامین رسالات خیام و اشعار عربی مسلم‌الصدور او، برحذر داشتن از اعتماد به دوست‌نمایان و اهل زمانه است؛ چنانکه گوید: «از اهل زمانه به که کم‌گیری دوست» و در شعر عربی گفته: «بالله لا تألفی ماعشت انسانا» و نیز سفارش به قناعت و دوری از منت، چنانکه گوید: «تا چند کشتی منت دونان و خسان» و یا «قانع به یک استخوان چو کرکس بودن...» که مطابق است با شعر عربی خیام: «إذا قنعت نفسی بمیسور بلغة...».

گمان می‌کنم تا اینجا اجمالاً توانسته باشیم نشان دهیم خیام ریاضی‌دان و فیلسوف مشائیان صاحب رسالات، می‌تواند سراینده رباعیات معدود مسلم در نارسایی اندیشه و معلومات بشری، و حیرت در مسائل مرگ و زندگی و شکوه از جهل مقلدان و کینه‌ورزی معاندان، و سفارش به اغتنام فرصت و استفاده بهینه از لحظه لحظه حیات... بوده باشد. حال دو سؤال مهم باقی می‌ماند: یکی اینکه سرگذشت رباعیات چه بوده است؟ و دیگر اینکه چگونه می‌توان بعضی مطالب متعارض و متناقض در احوال خیام را توجیه نمود و خصوصاً با آثار وی وفق داد؟

این قطعی است که فیلسوفان حتی فیلسوفان مشائیان که به اندازه سراینده رباعیات خیامی زیان‌درازی نکرده‌اند، مورد مخالفت و حتی هدف کینه‌متکلمان قشری بوده‌اند. همه می‌دانیم محمد غزالی^۱، فارابی و ابن سینا را در سه مسئله قدیم

۱. مواردی از برخورد غزالی با خیام را در کتاب‌های قدیم آورده‌اند. جالب اینکه صاحب طریخانه می‌نویسد: غزالی کتاب «حکمة العین» را مخفیانه نزد خیام می‌خواند (ص ۱۴۵). مرحوم جلال‌الدین همایی به درستی می‌نویسد که کتاب موسوم به «حکمة العین» از آن کاتبی قزوینی متوفی ۶۷۵ق است. به گمان بنده در اینجا برای مؤلف یا کاتب طریخانه اشتباه رخ داده، و مرادش هیون‌الحکمة ابن سینا بوده است.

بودن عالم، نحوه علم باری به جزئیات و معاد، تکفیر نموده است. برخورد خصمانه یا به هر حال معارضه غزالی با خیام نیز در حکایات آمده و از آن حکایات اجمالاً برمی آید که خیام با همه محافظه کاری و احتیاط در تدریس همچون بوعلی سینا هدف اتهام قرار گرفته، تا آنجا که از خود نفی فلسفی گری می نماید:

دشمن به غلط گفت که من فلسفی ام

ایزد داند که آنچه او گفت نیم

اما چو در این دیر خراب آمده ام

آخر کم از آن که من بدانم که کیم؟

و در رباعی دیگری منسوب به خیام می خوانیم:

پیوسته مرا ملحد و بی دین گوئی

انصاف بده ترا رسد کاین گوئی؟

بنده بدون هیچ تقیه ای عرض می کنم خیام مردی موحد و مسلمان و حتی متشع بوده است، اما یقیناً افکار او در سطحی بسیار والاتر از کسانی است که از روی جهالت یا عناد با وی درافتاده اند و اینکه نوشته اند از ترس زبان بدگویان به حج رفت، اجتهاد در برابر نص است؛ زیرا از باطن اشخاص جز خدا کسی اطلاع ندارد و باید دلالت ظواهر را پذیرفت. با این مقدمه، می توان تصور کرد که خیام، خلجانات ذهنی و اندیشه های ناساز با مشهورات عصر را در قالب رباعیات معدودی ریخته و در حاشیه کتاب ها یا پاره کاغذی یادداشت می نموده و شاید برای بعضی داناتان همنفس خود می خوانده و این اشعار در یادداشت ها و در اذهان باقی مانده، تا یکی دو نسل بعد، پس از رفع محظورات خانوادگی، به تدریج ظهور و بروز یافته. چنانکه فخر رازی در اواخر قرن ششم یک رباعی مشهور را بدو نسبت داده که در مرصاد العباد نیز دو دهه پس از آن، همان رباعی با یکی دیگر، به طور قطع به خیام نسبت داده شده است. به تفصیلی که در کتاب عمر خیام نیشابوری، حکیم و شاعر (ص ۱۵۳) بیان کرده ام، نشر رباعیات خیام عمدتاً از ناحیه شاهفور شهری نواده خیام و شاگرد ظهیر فاریابی در منطقه آذربایجان حدس زده می شود؛ چنانکه منابع عمده رباعیات خیام در قرن هفتم از همین منطقه است. بدیهی است به تدریج اشعاری در همان مضامین ضمیمه اشعار اصیل شده و حتی از لحاظ تعداد، غلبه کلی با رباعیات منحول می باشد. این بحثی است که هنوز بسته نشده، احتمالاً همچنان که ملک الشعرای بهار اظهار نظر کرده، آنچه قطعی و یقینی و مسلم الصدور است حدود دوازده رباعی می باشد، و البته باز می بایست منتظر تحقیقات جدید باشیم. (ر. ک: بهار و ادب فارسی، ج ۲، ص ۲۲ و ج ۱، ص ۱۱۱)

به گمان من رباعیات خیام بعضاً عنوان طرح یک بحث کلامی و فلسفی را داشته و همچنان که صاحب طربخانه تصریح کرده است، خیام به جای یک رساله یک رباعی نوشته است. بعضی اوقات شعر جنبه اعتراض دارد: «کالاعتراض» [طربخانه، ص ۱۴۱] چنانکه عنوان فصل دوم طربخانه نیز چنین است: «فی الحکمیات و الاسئلة الحکمیة والاعتراضات...». مسلم است که سؤال و اعتراض، خصوصاً در مسائل عقلی، لزوماً حکایت از اعتقاد نمی کند. صاحب طربخانه می نویسد: «یک نوبت حضرت حکمت مآبی [یعنی خیام] این رباعی را به طریق اعتراض حکما نوشته به حضرت شیخ الاسلامی فرستاد (و ایشان جواب فرستادند): دارنده چو ترکیب طبایع آراست...».

خیام می خواسته است به متکلمان یا مدعیان معرفت جزمی حالی کند همچنان که شما بر حکما ایرادها دارید، سخنان خود شما نیز بی اشکال نیست. او با تمسخر از کسانی یاد می کند که «از عجز دروغ های خوش می گویند».

فلسفه از حیرت آغاز می شود و به حیرت می انجامد. در عرفان نیز یکی از مراحل مهم حیرت است، البته حیرت عرفانی با حیرت فلسفی یکی نیست و بنده تأویل عرفانی رباعیات خیام را که از دیرباز رایج بوده و از متأخرین نیز مرحوم کیوان قزوینی بدان پرداخته است، موجه نمی دانم؛ اما داستان مرگ خیام آنگونه که نوشته اند نشان از یک جایگاه والا در خداشناسی راستین دارد: «امام محمد بغدادی داماد عمر الخیامی گوید مطالعه کتاب الهی از کتاب الشفاء می کرد؛ چون به فصل واحد و کثیر رسید چیزی در میان اوراق مطالعه نهاد و مرا گفت جماعت را بخوان تا وصیت کنم. چون اصحاب جمع شدند به شرایط قیام نمود و به نماز مشغول شد و از غیر اعراض کرد. نماز خفتن بگزارد و روی بر خاک نهاد و گفت: اللهم انی عرفتك علی مبلغ امکانی، فاغفر لی فان معرفتی ایاک و سیلتی الیک. و جان به حق سپرد». (لغت نامه دهخدا، مدخل خیام)

این گفتار را با نقل عبارتی به تلخیص از مرحوم استاد جلال همایی که هم اسلام شناس و هم خیام شناس بوده، پایان می بریم: «در افق اندیشه امثال ابوالعلاء معری و خیام که متهم شده اند، مفهوم کفر و الحاد که مولود فلسفه مادی قرون جدید است، ابدأ و مطلقاً وجود نداشته... حدود وسعت فکر اینگونه اشخاص در ظرف تنگ افهام عوام نمی گنجد و از این جهت که نه حقیقت شریعت و نه معنی واقعی سخنان ایشان را درک کرده اند، بی درنگ تهمت فسق و کفر بر ایشان می بندند. بل کذباً بما لم یحیطوا بعلمه (مقدمه طربخانه، ص ۱۶۴).